شهرآرا

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
مدیرمسئول: سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

SHAHRARANEWS.IR
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

چهارشنبه
سال هفدهم
۱۰ تیر ۱۴۰۵
۱۶ محرم ۱۴۴۸
شماره ۴۷۹۶

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر	۱۱:۳۵:۲۶	غروب آفتاب	۱۸:۵۳:۰۸	اذان مغرب	۱۹:۱۴:۲۸
نیمه شب شرعی	۲۲:۴۱:۴۱	اذان صبح فردا	۰۲:۳۰:۱۵	طلوع آفتاب فردا	۰۴:۱۷:۴۵

حدیث

امام رضا(ع):

بدان! بر تو واجب است میان دو ستیزه کننده به مساوات رفتار کنی، حتی در نگاه کردن به آن ها، تا نگاه تو به یکی از آن دو بیشتر از دیگری نباشد.

مستدرک الوسائل ۱۷/۳۵۰.

اول شخص

روایتگر تردیدها

درباره صادق کرمیار، خالق رمان متفاوت و عاشورایی «نامیرا»

مریم شیعه| مردمی که چندی پیش نامه نوشته بودند و امام را به شهر خود دعوت کرده بودند، حالا پشت درهای بسته نجوا می کنند. در کوچه پس کوچه های شهر، پچ پچ می کنند و مثل سایه، دور و نزدیک می شوند. آن ها ترسیده اند. اغلب منتظرند تصمیم اکثریت را بدانند و بعد، همان تصمیم را دنبال کنند. سرنوشت عاشورا همین جا، در همین کوچه ها و در دل همین تردیدها رقم می خورد و هزار و چند صد سال بعد، او به این کوچه های تاریک بازمی‌گردد. او به جای روایت قهرمانان عاشورا، سراغ آدم های مردد می رود. کسانی که حق را می شناختند اما در لحظه تصمیم‌گیری دچار تزلزل شدند.

از تحریریه روزنامه تا دنیای رمان نویسی

«صادق کرمیار» متولد سال ۱۳۳۸ در تهران است. ریشه پدری او به حوالی ساوجبلاغ و ریشه مادری اش به طالقان می رسد. برخلاف بسیاری از نویسندگانی که از دل محافل مکرر ادبی وارد رمان نویسی شدند، کرمیار مسیر متفاوتی را طی کرد.

او سال ها در حوزه روزنامه نگاری فعالیت کرد و به همین خاطر در آثارش خبری از تکلف، پیچیدگی و خطابه نیست. الهیات خواند. دوره های فیلم‌نامه نویسی، مستندسازی و کارگردانی را هم

پشت سر گذاشت. نگاه او به تاریخ و مذهب، هیچ وقت پژوهشی یا مناسکی نبود و به همین خاطر «نامیرا» از بسیاری از آثار عاشورایی متمایز شد.

این رمان نخستین بار در اواخر دهه ۸۰ منتشر شد. نامیرا عاشورا را نه از منظر قهرمانان بزرگ، بلکه از زاویه دید مردم عادی کوفه روایت می کند. شخصیت اصلی کتاب، عبدا... بن عمیر است که در میانه فضایی مه آلود قرار می گیرد. مسئله اصلی کتاب این نیست که حق با چه کسی است؛ مسئله این است که چرا انسان ها گاهی با وجود شناخت حقیقت، در لحظه انتخاب نهایی دچار تردید و سقوط می شوند. او می خواهد بگوید چگونه شهری که هزاران نامه برای امام حسین(ع) فرستاده بود، تنها به فاصله چند ماه او را تنها گذاشت.

فراتر از یک اثر مذهبی

موفقیت کتاب چشمگیر بود. «نامیرا» با رها تجدید چاپ شد، جوایز متعددی از جمله تقدیر در جایزه ادبی جلال آل احمد را به دست آورد و به یکی از پرفروش ترین رمان های مذهبی دو دهه اخیر تبدیل شد. این کتاب نشان داد که ادبیات دینی لزوما نباید بر معجزه، حماسه یا مرثیه استوار باشد. می توان از دل یک واقعه مذهبی، رمانی عمیق درباره انتخاب، مسئولیت و سرنوشت انسان نوشت. او آثاری چون «غنیمت»، «درد» و «دشت های سوزان» را هم در کارنامه دارد؛ آثاری که هر یک به شکلی با تاریخ، جنگ، هویت و تجربه های انسانی پیوند خورده اند. کرمیار بیش از آنکه درباره قهرمانان دست نیافتنی بنویسد، درباره انتخاب می نویسد.

او عاشورا را از میان شمشیرها و میدان های جنگ بیرون آورد و به جایی بازگرداند که سرنوشت تمامی حوادث بزرگ تاریخ در آن رقم می خورد، دل و اندیشه آدم ها. کوفه یک نقطه جغرافیایی در گذشته های دور نیست. کوفه موقعیتی است که هر انسانی در بزنگاه های زندگی با آن روبه رو می شود. آثار او آینه ای ابدی در برابر ماست؛ آینه ای که دوباره از ما می پرسد «کجای تاریخ ایستاده ایم؟»

خاطره کرمیار از دیدگاه رهبر شهید درباره «نامیرا»

صادق کرمیار درباره خاطره دیدارش با رهبر شهید انقلاب و نظر ایشان درباره کتاب «نامیرا» چند سال پیش پستی در صفحه شخصی اش منتشر کرده و نوشته است: هیچ رهبری در تاریخ جهان نمی شناسم که به اندازه ایشان بر ادبیات و هنر تسلط تخصصی داشته باشد و این دو را به مثابه راهبردی ترین حرکت فرهنگ ساز در جامعه تبیین کرده باشد. حلاوت دیدار با رهبر معظم انقلاب برایم فراموش شدنی نیست. در لحظه مواجهه با ایشان از تیزهوشی و ذهن دقیقشان حیرت کردم که در میان این همه مشغله های غیرقابل تصور، مرا که همواره از رسانه ای شدن پرهیز داشتم، از روی عکسی که بر جلد کتاب نامیرا بود شناختند و هنوز به ایشان نزدیک نشده بودم که فرمودند: من کتاب شما را خوانده ام و به همه توصیه کردم آن را بخوانند. نمی دانم چرا یک باره دچار شرمی شدم که دیگر نتوانستم آنچه را می خواستم بگویم، بگویم. فقط گفتم: اگر امکان دارد دستخط شما را تبرکا داشته باشم. گفتند: بله، من تقریظی بر کتاب شما نوشته ام از آقایان بگیرید. که البته با وجود پیگیری ها، هنوز آقایان دستخط را نداده اند.

کرمیار همچنین از سال ۱۳۹۰ برای ساخت فیلم سینمایی «نامیرا» آستین بالا زده است، اما متأسفانه پس از گذشت پانزده سال ساخت این فیلم با فراز و نشیب های بسیاری همراه شده و خروجی مشخصی نداشته است.

طرح روز

این ایران، ایران امام رضا(ع) است

چهره روز

خداحافظ ای صبور شب ها

برای فرزاد جمشیدی و خاطره اش از لطف امام رضا(ع) که دل سنگ را آب می کند

حامد عسکری
شاعر و نویسنده

مهمان من بود در «نقل و نقل»، قبل از ماه رمضان مجری های برنامه های مذهبی را دعوت کرده بودیم به گپ وگفت. مهدی اعرابی هم بود، گپمان گل انداخته بود، چشم های فرزاد سرخ شد گفت: یک چیزی می گویم که اولین بار است، گفتم: بسم ا... گفت: سال های کرونا بود، توی حرم با ضریح تنها بودم، با امام مهربان، حال خوشی دست داد به رسم معرفت، گفتم پیامک بدهم به رفقا و بگویم به یادتان هستم. می گفت: یکی یکی آدم ها را یاد کردم و فرستادم تا آن لحظه لعنتی، می گفت: برای یک مخاطب گوشی ام که مدت ها بود قهر بودم و شدیدا دلخور هم فرستادم، می گفت: هزار بار خودم را لعنت کردم که چه کاری بود، الان فکر می کند پیام داده ام برای منت کشی، برای پاچه خواری، برای هزار چیز دیگر، ولی کار از کار گذشته بود و پیامک رفته بود. خداخدا می کردم نبیند، خداخداتر می کردم جواب ندهد، ولی انگار تقدیر چیز دیگری بود، می گفت: آقایی که با او قهر بودم زنگ زد، هی زنگ هی زنگ، گفتم حتما می خواهد طعنه ای تکه ای بیندازد و خودم را آماده کردم. می گفت: جواب دادم و دیدم گریه می کند، بی سلام گفت: خداوکیلی الان مشهدی کنار ضریح؟ گفتم: بله... گفت: قسم بخور. گفتم: به خود امام رضا قسم. بعد بیشتر گریه کرد خیلی زیاد و من گوش بودم، گریه هایش که تمام شد گفتم: قصه چیست؟ رفیق قهرکرده آن سوی گوشی گفت: همین الان چندتا قرص برنج انداخته بودم توی لیوان که بخورم و زندگی ام را تمام کنم، هنوز لیوان توی دستم بود و یک لحظه از ذهنم گذشت و به امام رضا(ع) گفتم همه می گویند تو آدم را در هر حالی می بینی، آگاهی، اگر من را هم داری می بینی یک نشانه ای از خودت بفرست وگرنه این لیوان را می روم بالا و تمام، تو پیامکت سه دقیقه بعد آمد. هنوز لیوانم توی دستم است. فرزاد از اینجایش را با گریه بیشتر تعریف می کرد و می گفت: آقای ما رفاقت ما را جوش داد و یک نفر را از مرگ نجات داد.

فرزاد الان که دارم این یادداشت را می نویسم توی یک کاور تیره توی سردخانه بیمارستان است، مجری ادیب و اهل فرهنگ بود، رنگ و بویی تازه در سحرهای ماه رمضان ریخت و شاگردان بسیاری تربیت کرد، فرزاد در این دنیا اذیت شد، خانه نشینی قلبش را ترک انداخت و همان قلب امروز تصمیم گرفت دیگر نزند، در محرم در روز هفتم ارباب شهیدش.

من اشک هایش را در کربلا دیده بودم و امسال نمی دانم اربعین را با که روضه در گوشی بخوانم.

چکامه

گامی به راه و گامی در انتظار دارم ..... سرگشته روزگاری پَرگاروار دارم
دلبسته ی امیدی در سنگلاخ گیتی ..... رَه بی شکیب پویم، دل بی قرار دارم
یک عمر می زدم لاف از اختیار و اینک ..... چون شمع، اشک و آهی بی اختیار دارم
گو ابرِ غم ببارد تا همنشین عشقم ..... از غم چه باک دارم کاین غمگسار دارم
نبود روا که گیرم جا در حضیض پَستی ..... سیلم که هستی خود از کوهسار دارم
سرشارم از جوانی هر چند پیر دهرم ..... چون سرو در خزان نیز رنگ بهار دارم
از خاک پاک مشهد نقشی است بر جبینم ..... شادم «امین» که از دوست، این یادگار دارم

از غم چه باک دارم
کاین غمگسار دارم

قاب طلا

انگار مشهد، کربلایی دیگر است

عکاس و نویسنده
حمید سلطان‌آبادیان

در ایام ماه محرم، کوچه و خیابان های مشهد، حال وهوایی دیگر دارند. آفتاب سوزان تابستانی، خستگی ناپذیر خود را بر زمین داغ شهر می گستراند، اما انگار غمی سوزان و پنهانی در فضای شهر جاری است که حرارت خورشید در مقابل آن کم می آورد. مشهد در عزایی بی پایان فرورفته و مردم شهر، صحنه هایی بی بدیل از همدلی و اندوه را به نمایش می گذارند.

پرچم های سیاه از سردر خانه ها و مغازه ها و بر فراز خیابان های شهر آویزان اند و کتیبه هایی با نوشته هایی در سوگ سالار شهیدان و یارانش، بر درودیوارها نقش بسته است. در کوچه پس کوچه های باریک محلات قدیمی، پیرمردهای مشکی پوش، روی صندلی های چوبی نشسته اند و زیر لب مرثیه های ماندگاری از محتشم کاشانی را می خوانند: «باز این چه شورش است که در خلق عالم است، باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است، گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست، این رستخیز عام که نامش محرم است ...». صدای نوحه خوانی از بلندگوهای هیئت های محل، با صدای طبل و سنج و زنجیر درهم می آمیزد و غوغایی به پا می شود. خیابان ها پرشده از دسته های عزاداری؛ پیراهن های سیاه، شانه هایی خمیده از اندوه و چشمانی سرخ از اشک. همه برای عرض تسلیت به سوی حرم امام هشتم می روند.

در نزدیکی حرم، جمعیت موج می زند. زائران با پای پیاده، بعضی علم بر دوش، بعضی پرچم های سرخ بر دست، پیر و جوان، زن و مرد و کودک، به سمت بارگاه مطهر روان اند. نگاه هایی خیره به گنبد طلایی، دل هایی پر از حاجت و حزن، چشم هایی خیس از اشک های سرخ. انگار مشهد، کربلایی دیگر است و سپاه حسین(ع)، دوباره خود را برای نبردی تازه با یزیدیان دوران، آماده می سازد. این آتشی که در دل هاست، به این سادگی ها خاموش نمی شود. این اشک های سرخ، از دلی خون می جوشد و این چشمه، برای همیشه جاری است.

مشهد در روزهای محرم، شهری است که در دل شلوغی وهیاهوی روزمرگی وزندگی عمیقا غمگین است؛ شهری که با چشمانی باز، اشک می ریزد و با گام هایی آرام، در دل ماتم قدم می زند. هر کوچه اش روضه خانه ای است و هر رهگذری، سوگوار کربلاست.

آن مشهدی هایی که در این ماه، هنوز فرصتی برای رفتن به حرم مطهر امام رضا(ع) و عرض تسلیت پیدا نکرده اند، هرکجای شهر که باشند، از خیابان نواب صفوی و خیابان شیرازی گرفته تا خیابان امام رضا(ع) یا خیابان طبرسی و حتی خیلی دورتر، بولوار فردوسی یا خیابان قرنی، یا هرکجای دیگری که نگاهشان به گنبد و گلدسته بیفتد، همان وسط بولوار رو به حرم می ایستند و دست بر سینه گذاشته و سر خم می کنند و زیر لب آهسته زمزمه می کنند:

«السلام علیک یا علی بن موسی الرضا(ع)، عرض تسلیت داریم آقاجان، ما هم عزادار جدتان هستیم...»

عکس: حمید سلطان آبادیان